

از استناد حقوقی بریتانیا در اشغال جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک تا رد آن از جانب ایران طی سالهای ۱۹۰۳ تا ۱۹۷۱ میلادی

مهدی قربانی^۱

دکتر نقی طبرسا^۲

دکتر احمد بخشایش اردستانی^۳

چکیده

سابقه فعالیت‌های استعماری بریتانیا برخلاف دیگر کشورهای اروپایی، در خلیج فارس و جزایر آن، طولانی و ریشه‌دار است؛ چنانکه اگر مبنای اولین فعالیت‌های استعماری آن کشور را اواخر ربع سوم قرن شانزدهم بدانیم تا پایان سال ۱۹۷۱ م. یعنی تا تاریخ خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس و شرق سوئز و جزایر سه‌گانه با یک تاریخ چهارصد ساله استعماری روبرو هستیم. این کشور بدلیل اهمیت ژئوپولیتیک و اقتصادی ایران برای حفظ مهم‌ترین مستعمره خود یعنی هندوستان، از تجاوز قدرتهای رقیب استعماری بخصوص روسیه و همچنین غارت سرمایه ملی ایران [نفت جنوب] اقدام به نفوذ و حتی تجاوز به قلمرو سرزمین ایران بالاخص منطقه خلیج فارس و جزایر مهم آن از جمله ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک نمود. بریتانیا برای توجیه و سرپوش گذاشتن بر اهداف استعماری خود به برخی از قواعد و حقوق بین‌الملل متوسل شد؛ از جمله: «مالکیت مشاع» قواسم و تعلق این جزایر به شارجه و رأس‌الخیمه تا قبل از سال ۱۹۰۳ م، اصل «سرزمین بلاصاحب» طی سالهای ۱۹۰۳ و ۱۹۰۴ م و اصل دیگر حقوقی یعنی «قاعده مرور زمان» از سال ۱۹۳۵ م به بعد. این در حالی بود که جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک همواره تحت حاکمیت دولت ایران بوده و هیچگاه بی صاحب و متروکه نبوده‌اند.

کلیدواژگان

خلیج فارس؛ بریتانیا؛ اشغال؛ جزیره ابوموسی؛ جزیره تنب بزرگ؛ جزیره تنب کوچک

مقدمه

اگرچه آغاز مناسبات ایران و بریتانیا به دوران قبل از صفویه (قرن شانزدهم میلادی) بازمی‌گردد که در آن اهداف سیاسی و جاه‌طلبانه کمتری بچشم می‌خورد، اما با گذر زمان (دوران قاجار) و پی بردن بریتانیا به اهمیت ژئوپولیتیک و اقتصادی ایران برای حفظ مهم‌ترین مستعمره خود یعنی هندوستان از تجاوز قدرتهای رقیب استعماری بخصوص روسیه و همچنین غارت سرمایه ملی ایران (نفت جنوب) اقدام به نفوذ و حتی تجاوز به قلمرو و سرزمین ایران بالاخص منطقه خلیج فارس و جزایر مهم آن نمود.

دولت بریتانیا از زمان روی کار آمدن فتحعلی شاه قاجار و با آگاهی کامل از تحولات درون دربار ایران و ضعف دولت مرکزی و همچنین بستن قراردادهای تحت‌الحمایه با شیوخ سواحل عمان در دوران مظفرالدین شاه از وضعیت موجود برای تثبیت موقعیت خود در خلیج فارس بهره‌برداری کرد و در پی این بود که بر جزایر مهم ایرانی تنب و ابوموسی مسلط گردید. بریتانیا از اواخر قرن نوزدهم به علت گسترش نفوذ روسها در ایران و احتمال ورود رقیب نیرومند در خلیج فارس و حفظ مهم‌ترین مستعمره خود (هندوستان) درصدد زمینه‌سازی برای جدایی مالکیت جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک از دولت

۱. دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی (نویسنده مسئول)؛ mehdii_ghorbani@yahoo.com
۲. استادیار دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه
۳. استاد دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

تغییرات جغرافیایی، سکوت حاکی از رضایت، مالکیت مشاع، اجاره و حق ارتفاق توضیح میدهد. در ذیل به سه اصل حقوق بین‌الملل «اشغال»، «مرور زمان» و «مالکیت مشاع» که پایه و اساس نوشتار حاضر را شکل میدهند و تئوری امپریالیسم و قدرت در نظام بین‌الملل میپردازیم.

الف) اشغال و تصرف در حقوق بین‌الملل

تصرف سرزمین در واقع بدست آوردن «راضی بی‌صاحب» است. سرزمینهایی که به هیچ دولتی متعلق نیستند یا توسط حاکمیت قبلی رها شده باشند، میتوانند موضوع تصرف سایر دولت‌ها واقع شوند (موسی‌زاده، ۱۳۸۹: ۴۵-۴۳). عبارت دیگر، تصرف و اشغال سرزمین‌های بی‌صاحب است که موجب بدست آمدن سلطه، کسب حق و حاکمیت سرزمین میگردد و بر مالکیت در نتیجه اعمال قدرت دولت در سرزمینی که متعلق به دولت دیگر نیست، دلالت دارد (برانلی، ۱۳۸۳: ۱۹۵-۱۹۱).

اشغال بمثابة کسب حق بر یک سرزمین است و یکی از راه‌های بدست آوردن حق حاکمیت یک سرزمین دیگری است و تنها در مورد سرزمین بی‌صاحب صورت میگیرد و مشمول سرزمینی که تحت اقتدار و حاکمیت دولت دیگری قرار دارد، نمیشود (Coplin, 1966: 102).

سرزمین بی‌صاحب سرزمینی است که تا زمان اشغال، تحت حاکمیت دولت دیگری در نیامده باشد. سرزمینی را میتوان بی‌صاحب تلقی نمود که غیرمسکونی باشد و با نیت اشغال و اعمال واقعی حاکمیت صورت گیرد و اعمال حاکمیت باید مؤثر باشد (طبرسا، ۱۳۹۰: ۳۹).

طبق حقوق بین‌الملل تقدم در اشغال در صورتی ایجاد حق میکند که سرزمین دارای یکی از شرایط ذیل باشد: الف) بدون صاحب باشد: همانطور که توضیح داده شد، سرزمینی که غیرمسکونی باشد و تا زمان اشغال تحت حاکمیت دولتی دیگری در نیامده باشد.

ب) متعلق به یک دولت بوده ولی از سوی حاکمیت رها شده باشد و یا مدتی بر آن اعمال مالکیت و حاکمیت نشده باشد (فن‌گلان، ۱۳۸۶: ۸۸).

ایران و واگذاری آنها به شیوخ رأس‌الخیمه و شارجه که تحت انقیاد کامل بریتانیا بود، برآمد. زیرا اهمیت استراتژیک جزایر تنب و ابوموسی باعث شده بود مقامات انگلیسی، جزایر ایرانی را به عناصر غیرایرانی در خلیج فارس بسپارند که تحت‌الحمایه و تابع خودشان بودند و در عین حال نمیتوانستند خطری برای منافع انگلیسی ایجاد نمایند.

بریتانیا برای توجیه و سرپوش گذاشتن بر اهداف استعماری خود متوسل به برخی از قواعد و حقوق بین‌الملل از جمله «مالکیت مشاع» قواسم و تعلق این جزایر به شارجه و رأس‌الخیمه شد که تا قبل از ۱۹۰۳ م بر آن تأکید مینمود. این کشور در سال ۱۹۰۳ م با توسل به اصل «سرزمین بلاصاحب» جزایر مذکور را اشغال نمود و بعد از آنکه دلایل و مستندات مستحکمی بر این اصل نیافت، موجب شد در سالهای بعد دولت بریتانیا به اصل دیگر حقوقی یعنی «قاعده مرور زمان» متوسل گردد. این در حالی بود که جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک همواره تحت حاکمیت دولت ایران بوده و هیچگاه بی‌صاحب و متروکه نبوده‌اند و طی ۶۷ سال اشغال جزایر مذکور، دولت ایران با تکیه بر اسناد و دلایل متقن همواره دلایل و مستندات بریتانیا را در اشغال جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک رد کرد.

نوشتار پیش رو با رد مستندات بریتانیا در اشغال جزایر مذکور، نفوذ و تجاوز این کشور طی سالهای ۱۹۰۳ تا ۱۹۷۱ م به قلمرو خاک ایران را ادامه سیاست‌های امپریالیستی بریتانیا در منطقه خاورمیانه بالاخص کشور ایران صرف رسیدن به مقاصد استعماری خود و توجیه هرگونه حق و حقوقی را از جانب دولت بریتانیا و کشور تحت‌الحمایه‌اش یعنی امارات متحده عربی که هر چند صباحی ادعای واهی خود را دال بر مالکیت و حاکمیت جزایر سه‌گانه مطرح مینماید، از اشغال جزایر مذکور مردود میداند.

مبانی نظری

حقوق بین‌الملل، موضوع اکتساب و از دست دادن همه یا بخشی از سرزمین یک دولت را با عناوینی همچون تصرف و اشغال، تسلیم و واگذاری، تسخیر، شورش، مرور زمان،

ب) اصل مرور زمان در حقوق بین‌الملل^۱

یکی از روشهای تحصیل مالکیت، مالکیت ناشی از مرور زمان است بر اساس حقوق بین‌الملل در شرایطی ویژه، مالکیت غیرقانونی یا وضعیت غیررسمی ناشی از اقدامات غیرقانونی میتواند با گذشت زمان به یک حق و ادعای معتبر بین‌المللی تبدیل شود (روسو، ۱۳۴۷: ۲۶۰).

اگر قلمرو مورد ادعای یک دولت برای مدت طولانی در اشغال دولت دیگری باشد، بدون اینکه با مخالفت جدی دولت اول روبرو شود، حاکمیت آن به کشور اشغالگر داده خواهد شد (Starke, 1967: 315).

اوپنهایم معتقد است «مرور زمان» کسب حاکمیت بر سرزمینی از راه اعمال مستمر و بدون مخالفت حاکمیت بر آن است» (oppenheim, 1955: 407). اجرای قاعده مرور زمان در دو حال جایز است: نخست، سرزمین بدست آمده به حال طبیعی رها شده و بمرور زمان بصورت بی‌صاحب درآمده باشد.

در این وضعت اگر کشوری آن را بدست آورد، باید معلوم کند که آیا این سرزمین مصداق قاعده «رها شدگی» است یا خیر. دوم، زمانی است که ابلاغ رسمی صورت نگرفته باشد. در هر دو حال، چنانچه امر تصرف بصورت واقعی، همیشگی و بدون نقض و اعتراض^۲ اعمال شود، قاعده مرور زمان جاری میشود. بنابراین قصد و نیت در حقوق تغییرات ارضی از طریق مرور زمان، نقش اساسی بازی میکنند. هر چیزی بستگی به وجود و یا نبود قصد رهاسازی دارد و اعتراض یک دولت علیه یک دولت دیگر از حق ناشی از مرور زمان جلوگیری میکند و مادامی که دولتهای دیگر اعتراض و ادعای خود را حفظ نمایند اعمال واقعی حاکمیت بدون مخالف تلقی نمیگردد.

1. Principle of Prescription in international law

۲. نامه رسمی دولت به دولت دیگری است که عمل انجام شده‌یی را رد مینماید. مبدأ و ریشه حکومتی این اعتراض ضروری است که کاملاً روشن است و علمای حقوق بین‌الملل معتقدند باید هرگونه اعتراض با هدف حفظ حق و یا ادعا و یا رد هرگونه فرض رضایت و موافقت نسبت به اوضاع و احوال خاص از یک دولت صادر شده باشد بر این اعتراض که منشأ آن منابع رسمی و صلاحیت‌دار نباشد، بهبود و بی‌ثمر و به مفهوم نبود اعتراض است.

ج) مالکیت مشاع

تعلق یک سرزمین به دو دولت بطوری که آن دولتها سرزمین مزبور را مشترکاً اداره کنند؛ همانند جزایر «هبراید جدید» در مدیترانه که قبل از استقلال خود در سال ۱۹۸۰ م در مالکیت مشترک فرانسه و انگلیس بود (ضیایی‌بیگدلی، ۱۳۸۵: ۱۳۰).

د) تئوری امپریالیسم و قدرت در نظام بین‌الملل

مفروض نظام بین‌الملل، وجود بازیگرانی است که دارای روابطی متقابل و بعضاً رقابت‌آمیز و برتری‌جویانه باشند. اصطلاح بازیگر بمعنی عام را میتوان در مورد کلیه مقامات سازمانها، گروه‌ها و حتی اشخاص بکار برد که مصدر کنشی بوده و به ایفای نقشی پرداخته‌اند. در خصوص روابط بین‌الملل، مجموعه‌یی را میتوان بعنوان بازیگر معرفی کرد که کنش آنها از حد و مرزهای کشور فراتر رفته، فعالانه در امور بین‌المللی شرکت داشته باشند. هر چند در بینش کلاسیک از روابط بین‌الملل، شاگردان ماکیاولی و هابز، دولتها را تنها بازیگران صحنه بین‌الملل میپنداشتند، اما توسعه ارتباطات و تخصصی شدن و پیچیدگی ناگزیر امور اجتماعی و سیاسی از پایان قرن نوزدهم به بعد و نیز ضرورت همکاریهای بین‌المللی، زمینه را برای ایجاد سایر بازیگران، از جمله سازمانهای بین‌المللی و منطقه‌یی، احزاب، گروههای ایدئولوژیک، شرکتهای چندملیتی فراهم ساخت و به صحنه بین‌الملل تنوع و تکثر بخشید (اونز، ۱۳۸۱: ۷۴۲).

در این تئوری همه جوامع سیاسی بلحاظ طبیعت نامنی که دارند سعی میکنند با افزایش قدرت نظامی و سیاسی خود، آسیب‌پذیری خویش را بکاهند. انگیزه برخی از کشورهای اروپایی بخصوص بریتانیای کبیر پیش از ۱۸۷۰ م در گسترش تسلط خود بر سراسر آسیا و آفریقا، عمدتاً مبتنی بر قدرت طلبی ناشی از تلاش برای رفع ترس از ناامنی مهمترین مستعمره خود یعنی هندوستان بود. بر طبق این دیدگاه کلیه واحدهای سیاسی که منابع لازم برای اعمال سیاستهای امپریالیستی را داشته باشند، به سیاست امپریالیستی اقدام خواهند کرد و محرک آن نیز ترس امنیتی است. از طرفی امپریالیسم، پدیده‌یی مقطعی و گذرا نیست، بلکه اقدام یک واحد سیاسی

بوموف یا بوموسو ثبت شده است. («بوم» بمعنی مکان است و «سو» چند معنی دارد: سو مخفف سوز نام یک نوع سبزی است و بطور کلی نیز در زبان فارسی کهن معنی سبز میدهد و در مجموع میتوان آن را بمعنای سرزمین سبز نامید (جعفری ولدانی، ۱۳۷۶: ۳۳). جمعیت این جزیره طبق آخرین سرشماری نفوس و مسکن که در سال ۱۳۹۰ بالغ بر شش هزار نفر تخمین زده شده است^۲ (مصاحبه با فرماندار ابوموسی، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۱).

جزیره ابوموسی از منظر اقتصادی بدلیل نداشتن آب شیرین کافی و اراضی مناسب کشاورزی درخور توجه نیست، اما در مقابل بدلیل فراوانی انواع ماهیها و صدفهای دریایی، بومیان این جزیره به صید ماهی و مروارید مشغول هستند.

ب) جزیره تنب بزرگ

جزیره تنب بزرگ با مساحت ۱۰/۵ کیلومترمربع در پهنه جنوب شرقی خلیج فارس با مختصات جغرافیایی ۵۵ درجه و ۱۷ دقیقه تا ۵۵ و ۱۹ دقیقه طول جغرافیایی و ۲۶ درجه تا ۲۶ درجه و ۱۷ دقیقه عرض جغرافیایی قرار دارد (طبرسا، ۱۳۹۰: ۱۰۴). این جزیره از شمال به جزیره قشم، از غرب به جزیره تنب کوچک، از جنوب به جزیره ابوموسی و رأس الخیمه و از شرق به عمان محدود است. فاصله جزیره تنب بزرگ تا جزیره قشم ۱۶ مایل (۲۹/۶ کیلومتر)، تا جزیره تنب کوچک ۷ مایل (۱۳ کیلومتر)، تا ابوموسی ۲۸ مایل (۵۱/۸ کیلومتر) تا بندر لنگه ۲۷ مایل (۵۰ کیلومتر) است (گلوردی، ۱۳۸۱: ۱۵۶-۱۶).

جزیره تنب بزرگ از نظر پوشش گیاهی تقریباً فقیر است و از لحاظ اقلیمی جزو مناطق گرم و مرطوب میباشد. بیشترین و کمترین دمای هوای ثبت شده در این جزیره بترتیب ۴۵ و ۹ درجه سانتیگراد است.

در رابطه با نام پیشینه تاریخی جزیره تنب بزرگ میتوان گفت که این جزیره را تمب یا تل مار، تمب گپ (در زبان

برای رفع ترس امنیتی، خود محرک اقدام بازیگر دیگر خواهد بود که با بروز این گرایش دور باطلی ایجاد میشود که در آن امنیت یک کشور موجب ناامنی دیگر بازیگران خواهد شد. در این نوع تئوری که حفظ تمامیت ارضی مهمترین هدف آن است، نیاز است که کشورها توان نظامی لازم را بدست آورند. با بروز این گرایش، امنیت یک کشور عامل ناامنی دیگر کشورها میشود و ایجاد توانایی نظامی موجب رقابت میگردد و سپس با هر منبعی هم که هر کشور در اختیار داشته باشد، باز نمیتواند امیدوار باشد که با استفاده از منابع داخلی بتواند امنیت خود را تأمین کند، از اینرو برای حفظ امنیت خود به گسترش گرای و سیاستهای امپریالیستی علاقمند میشود.

محیط شناسی و موقعیت ژئوپولیتیک جزایر

الف) جزیره ابوموسی

از مجموع حدود ۱۳۰ جزیره شناخته شده در خلیج فارس، جزیره «ابوموسی» بعنوان جنوبیترین جزیره ایرانی خلیج فارس محسوب میشود. جزایر ابوموسی با وسعتی بالغ بر ۱۲/۸ کیلومترمربع در آبهای گرم دریای پارس و در مختصات جغرافیایی میان ۵۵ درجه تا ۵۵ درجه و ۳ دقیقه طول جغرافیایی و ۲۵ درجه و ۵۲ دقیقه تا ۲۵ درجه و ۵۴ دقیقه عرض جغرافیایی قرار دارد (طبرسا، ۱۳۸۷: ۴۵).

ابوموسی از شمال در فاصله ۲۴ مایلی^۱ (۴۴/۵ کیلومتری) جزیره تنب کوچک، از شمال شرقی در فاصله ۲۸ مایلی (۵۱/۸ کیلومتری) جزیره تنب بزرگ و از غرب در فاصله ۲۵ مایلی (۴۶/۳ کیلومتری) جزیره سیری (سری) و از جنوب در فاصله ۳۵ مایلی (۶۴/۸ کیلومتری) شارجه در امارات عربی متحده واقع شده است، (گلوردی، ۱۳۸۱: ۸).

جزیره ابوموسی به نامهای بوموسی، بوموف و گپ سبز و باباموسی نامیده شده است (افشار سیستانی، ۱۳۸۷: ۱۰۱). این جزیره در اسناد تاریخی و در نقشه‌های قدیمی

۲. در این جمعیت افراد مجرد، نظامیان و کارگران نیز محاسبه شده‌اند.

۱. هر مایل دریایی ۱۸۳/۲۵ متر است.

وجود ذخایر عظیم انرژی از آن بعنوان انبار نفت جهان یاد میشود. دقیقاً به همین دلیل است که خلیج فارس نقش بسیار تعیین کننده‌ی در اقتصاد جهان بازی میکند.

دیگر جنبه اهمیت خلیج فارس، وجود بازار کالا و تجهیزات نظامی در این منطقه است. کشورهای حاشیه خلیج فارس با بیش از یکصد میلیون نفر جمعیت و درآمدهای بالای نفتی، یکی از مهمترین بازارهای خرید کالا و تجهیزات نظامی محسوب میشوند، اما آنچه که اهمیت ویژه‌ی به خلیج فارس میبخشد، تنگه هرمز است. خلیج فارس دریای نیمه‌بسته‌ی است که بازوی اقیانوس هند بشمار میرود و تنگه هرمز کلید آن محسوب میشود. این تنگه از منظر ژئوپولیتیکی از جایگاه ویژه‌ی برخوردار است. براساس نظریه «اسپایکمن»، هر کس که «ریملند» را کنترل کند، دنیا را کنترل خواهد کرد. منظور از ریملند، کشورهای ساحلی شبه جزیره‌ی واقع در غرب و جنوب اروپا آسیاست. بر اساس این نظریه، تنگه هرمز مرکز ریملند است و بخشهای شمالی، جنوبی، غربی و شرقی ریملند را به هم متصل میکند؛ بنابراین طبق این نظریه، کنترل تنگه هرمز به مفهوم کنترل چهار بخش یاد شده خواهد بود.

تنگه هرمز، اصلیتین و عمده‌ترین راه ارتباطی کشورهای نفت خیز حاشیه خلیج فارس با جهان خارجی میباشد. تقریباً تمام کشورهای خلیج فارس بلحاظ صادرات نفت و واردات کالا شدیداً وابسته به تنگه هرمز هستند. از سایر کشورهای منطقه که بگذریم خلیج فارس و تنگه هرمز برای ایران نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. کشف نفت و افزایش صادرات آن در آغاز قرن بیستم و وابستگی کشور به درآمدهای حاصل از آن سبب شد که حتی منافع ملی ایران در خلیج فارس متمرکز گردد. در حال حاضر نیز اقتصاد ایران با خلیج فارس و تنگه هرمز پیوندخورده است. امروزه حتی سرنوشت اقتصاد ایران را سواحل، بنادر و جزایر خلیج فارس تعیین میکنند (جعفری ولدانی، ۱۳۷۶: ۵۱-۵۲).

از منظر ژئوپولیتیکی هیچ کشوری در خلیج فارس و تنگه هرمز مانند ایران نیست. از لحاظ نظامی و جمعیت ایران نسبت به دیگر کشورهای منطقه، جایگاه بالاتری دارد؛ چنانکه

دریانوردان بومی)، طناب، تمب (بمعنای تپه) و... نامیده‌اند (سدیدالسلطنه کبابی، ۱۳۷۱: ۳۶۸-۳۶۷). این جزیره نیز همانند جزیره ابوموسی کاملاً مسکونی است و جمعیت آن نیز طبق آخرین سرشماری سال ۱۳۹۰ مشتمل بر ۳۱۰ نفر در جمع ۵۲ خانوار بودند.

ج) جزیره تنب کوچک

این جزیره با وسعت ۱/۲ کیلومترمربع در جنوب بندرلنگه و در غرب جزیره تنب بزرگ با مختصات جغرافیایی ۵۵ درجه و ۸ دقیقه تا ۵۵ درجه و ۹ دقیقه طول جغرافیایی و ۲۶ درجه و ۴۱ دقیقه تا ۲۶ درجه و ۱۵ دقیقه عرض جغرافیایی واقع شده است (طبرسا، ۱۳۹۰: ۵۴). جزیره تنب کوچک از شمال با فاصله ۲۳ مایل (۴۲/۵ کیلومتر) به شهرستان لنگه، از جنوب غربی با فاصله ۲۱ مایل (۳۸/۸ کیلومتر) به جزیره ابوموسی، از شرق با فاصله ۸ مایلی (۱۳ کیلومتر) به جزیره تنب بزرگ و از غرب با ۳۲ مایل (۶۰ کیلومتر) به جزایر فارور و فارورگان محدود است.

جزیره تنب کوچک همانند تنب بزرگ از لحاظ اقلیمی جزو مناطق گرم و مرطوب بوده و میزان رطوبت هوا در آن تقریباً بالاست. درجه حرارت هوا در فصل گرما به ۴۵ درجه و در فصل سرما به ۹ درجه سانتیگراد میرسد. این جزیره از نظر پوشش گیاهی فقیر است و فقط برخی از گیاهان مقاوم در برابر خشکی و شوری در آن میرویند. این جزیره فاقد آب آشامیدنی میباشد و به بیشتر به همین دلیل خالی از سکنه است.

موقعیت و اهمیت ژئوپولیتیک جزایر تنب و ابوموسی

موقعیت و اهمیت سه جزایر ایرانی ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک به هیچ وجه از موقعیت و اهمیت خلیج فارس جدا نیست. خلیج فارس جدای از اینکه محل اتصال سه قاره اروپا، آفریقا و آسیا است و در گذشته از حیث ارتباطات و راههای مواصلاتی دارای ارزش و اعتبار بوده، کشف ذخایر ارزشمند نفت و گاز در آن سبب شده اهمیت جدیتری بیابد. خلیج فارس حدود ۶۵٪ از کل ذخایر شناخته شده نفت و همچنین ۳۰٪ از مجموع ذخایر گاز طبیعی جهان را در اختیار دارد و بدلیل

جزایر برخوردار از موقعیت ممتاز و استراتژیک در تنگه هرمز در دهانه خلیج فارس حاکمیت دارد که عبارتند از: هرمز، لارک، هنگام، قشم، تنب بزرگ و ابوموسی. این جزیره‌ها با توجه به اینکه در فاصله کوتاهی از یکدیگر قرار گرفته‌اند، زنجیره قوسی دفاعی ایران را در تنگه هرمز تشکیل می‌دهند. یک منحنی فرضی که این جزایر را به هم وصل نماید، اهمیت استراتژیک آنها را در کنترل امنیت تنگه هرمز و نگرانی از کرانه‌ها و بندرهای ایران در این نقطه نشان می‌دهد که در صورت بروز هر گونه تهاجم نظامی علیه کشور، جزایر مذکور می‌تواند بمثابة یک سپر دفاعی عمل کرده و در صورت تجهیز و آماده‌سازی مناسب، حجم وسیعی از عملیات و تحرکات نظامی را چه بصورت دفاعی و یا بصورت تهاجمی مدیریت کند (همشهری آنلاین، شماره ۱۵۳).

ایجاد چنین زنجیره دفاعی یا عبارتی خط دفاعی بوسیله شش جزیره مذکور از اهمیت ژئواستراتژیکی برای کشور ایران برخوردار است؛ چرا که این شش جزیره بخصوص ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک بدلیل اشراف نسبی خود بر تنگه هرمز بعنوان گلوگاه استراتژیکی خلیج فارس منافع اقتصادی و نظامی این کشور را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. همانطور که گفته شد، درصد بسیار بالایی از مبادلات تجاری و همچنین تردد کشتیهای نفتکش از طریق همین تنگه هرمز صورت می‌پذیرد.

پس از اعاده حاکمیت ایران بر جزایر ایرانی ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک در تاریخ ۹ آذر ۱۳۵۰ ه.ش، ۲۱ نوامبر ۱۹۷۱ م. امارات متحده عربی با طرح ادعاهای مکرر واهی مبنی بر حاکمیت بر این جزایر البته با تحریک کشورهای فرامنطقه‌یی سعی در برهم زدن نظم منطقه دارد. ادعای این کشور بنا بر مالکیت بر این جزایر سه‌گانه اخیراً بعد از سفر رئیس جمهور وقت کشورمان، در تاریخ ۱۶ فروردین ۱۳۹۱ به جزیره ابوموسی مطرح گردید. اگرچه از منظر تحلیل بسیاری از کارشناسان این سفر در چارچوب سفرهای استانی رئیس جمهور ایران تلقی می‌شود، اما امارات متحده عربی تا جایی پیش رفت که سفر رئیس جمهور ایران را تجاوز به این کشور عنوان کرد (روزنامه جام جم، ۲۰/۱/۱۳۹۱).

بتنهایی ۶۰٪ از کل جمعیت منطقه را در خود جای داده است. همچنین ایران با داشتن ۱۳۷۵ کیلومتر خط ساحلی از بندرعباس تا شبه جزیره فاو به تنهایی ۵۶/۵٪ درصد کل سواحل خلیج فارس را در اختیار دارد (الهی، ۱۳۸۷: ۱۹۷).

علاوه بر موارد فوق، بزرگترین حوزه‌های نفتی و گازی خلیج فارس در اختیار ایران است؛ یعنی حدود ۱۶/۵٪ ذخایر نفت و ۴۵/۵٪ ذخایر گاز منطقه. از آنجایی که تقریباً تمامی نفت ایران از طریق خلیج فارس و تنگه هرمز به خارج صادر می‌شود، شدیداً به این منطقه (تنگه هرمز) وابستگی دارد. همچنین حدود ۸۰٪ تجارت خارجی ایران از طریق خلیج فارس انجام می‌پذیرد.

در مجموع با توجه به اهمیت فوق‌العاده خلیج فارس و تنگه هرمز برای ایران نمیتوان تأثیر جزایر واقع در خلیج فارس را جهت حفظ این منطقه نادیده گرفت. در میان جزایر بسیاری که در خلیج فارس وجود دارند جزایر تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی دارای جایگاه کلیدی ژئوپولیتیک و استراتژیک در نگهداری امنیت و آزادی کشتیرانی در محدوده تنگه هرمز هستند. «در خصوص کشتیرانی در خلیج فارس و اهمیت جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک در این میان باید اشاره کرد که به علت عمق کم آب در تمامی نقاط تنگه هرمز که از رأس المسندم تا بندرعباس امتداد دارد. کشتیهای بزرگ قادر به عبور نبوده و مجبورند از ناحیه محدودی که معادل پانزده کیلومتر است و عمق آب جهت عبور آنها کافی است حرکت نمایند. از آنجایی که جزیره‌های تنب و ابوموسی در ژرفترین بخشهای خلیج فارس و در درون دالانهای رفت و بازگشت طرح جداسازی رفت و آمد جهانی کشتیها قرار گرفته‌اند، کشتیهای بزرگ جنگی و نفتکشها مجبورند از کنار جزایر ایرانی تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی عبور کنند. علاوه بر موقعیت جغرافیایی این جزایر که آنها را از اهمیت استراتژیک خاصی برخوردار نموده است، آنها اهمیت ویژه‌یی در دفاع از ایران دارند و از منظر نظامی دارای موقعیت ویژه تدافعی هستند. البته اهمیت این موقعیت با توجه به جغرافیای طبیعی خلیج فارس فقط برای کشور ایران مهم است نه برای سایر کشورهای منطقه؛ چرا که ایران بر تعدادی

میباشد و آنها در تحت حمایت دولت انگلیس هستند. دلایلی که حقانیت دولت علیه ایران در تصرف این جزیره به ثبوت میرساند، اقامه و به این سفارت ارسال دارند».

۳. یادداشت مورخ ۵ رجب ۱۳۰۵ هـ/ق ۲۸ اسفند ۱۲۶۶ هـ/ش ۱۸ مارس ۱۸۸۸ م. سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه ایران:

«این مسئله درست است که نایب‌الحکومه‌های بندرلنگه، ریاست جزیره سری را مینموده‌اند و لیکن نه این است که چون حاکم بندر مزبور بوده، حکومت جزیره سری را مینمود، بلکه چون این مشایخ جاسمی بوده و در آن جزیره فرمانروایی داشته‌اند، از جانب ایران نایب‌الحکومه بوده‌اند. مشایخ جاسمی حق مورثی و روایتی در جزیره سری داشته و هیچ وقت در حقانیت آنها شک و شبهه احداث نشده و حقوق آنها مطلقاً منظور شده است» (همان: ۲۳۵-۲۱۴).

با توجه به اینکه دولت بریتانیا در چند دوره زمانی قبل از ۱۹۰۳ م. از جمله تاریخهای ۲ و ۱۸ مارس ۱۸۸۸ م. بر مالکیت مشاع جزایر تنب و ابوموسی از سوی قواسم لنگه و عمان تصریح داشته و اینکه تصرف و اداره جزایر تنب و ابوموسی بوسیله حکام ایرانی بندرلنگه و به نمایندگی از شیوخ شارجه و رأس الخیمه بوده و جزایر مذکور ملک مشاع قواسم لنگه و عمان بوده است، میتوان دلایلی را مبنی بر رد دوگانگی شخصیت حقوق شیوخ لنگه و عمان ارائه کرد که مهمترین آنها عبارتند از:

اول: ساختار اجتماعی و سیاسی شیوخ لنگه با قبایل قاسمی تفاوت دارد. حاکمان قاسمی بندرلنگه در جزایر تنب و ابوموسی، پیرو دولت ایران بودند و هیچ ارتباطی با قواسم عمان که در شارجه و رأس الخیمه میزیستند، نداشتند. قواسم لنگه به دلایل متفاوت، از جمله وصلتهای فراوان با ایرانیان کنگی دارای علقه‌های ایرانی بودند و اگرچه عرب بودند، مانند بسیاری از نژادهای دیگر ایرانی محسوب میشدند.

دوم: سابقه‌ی از مالکیت مشاع قواسم بر جزایر تنب و ابوموسی وجود ندارد.

سوم: حکام بندرلنگه وفاداری سیاسی به دولت ایران داشته و رعیت و کارگزار ایران بودند.

علت اصلی این ادعاهای واهی و تلاش در رخنه به جزایر سه‌گانه ایرانی از جانب امارات متحده عربی بیشتر بدلیل اهمیت و موقعیت ژئوپولیتیک و استراتژیک این جزایر و ایفای نقش اساسی در تأمین امنیت و تسلط بر تنگه هرمز بعنوان شاهراه مبادلات تجاری جهان میباشد.

گام اول بریتانیا در اشغال جزایر سه‌گانه و استناد به مالکیت مشاع
دولت بریتانیا تا پیش از سال ۱۹۰۳ م. / ۱۲۸۲ هـ.ش برای توجیه اقدام خود در نفی حاکمیت و مالکیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی و همچنین سری، اعتقاد به رد دوگانگی شخصیت حقوقی شیخ لنگه داشت و تصرف و اداره جزایر تنب و ابوموسی بوسیله حکام ایرانی بندرلنگه را به نمایندگی از شیوخ قاسمی شارجه تفسیر میکرد و جزایر مذکور را بعنوان ملک مشاع قاسمیهای لنگه و عمان قلمداد مینمود (طبرسا، ۱۳۸۷: ۱۴۶).

سفارت انگلیس در تهران با چند یادداشت ارسالی به وزارت امور خارجه ایران، مالکیت مشاع قواسم بر جزایر را یادآور شد که از آن جمله میتوان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. یادداشت مورخ ۱۸ جمادی‌الآخر ۱۳۰۵ هـ/ق ۱۲ اسفند ۱۲۶۶ هـ/ش ۲ مارس ۱۸۸۸ م. سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه ایران:

«اگرچه در سفر ۱۸۷۹ م. دولت علیه ایران، شیخ یوسف را به نایب‌الحکومگی لنگه تصدیق نمود و آن وقت مشارالیه بنای دخل و تصرف در جزایر سری و تنب را گذارد، طرف ایراد شیخ جواسمی رأس الخیمات واقع شده بود. حقوق شیخ جواسمی در سیری قدیمی است و تا به حال آن حقوق منظور شده شیوخ جواسمی بندرلنگه غالباً از جانب دولت علیه ایران نایب‌الحکومه آنجا بوده‌اند و فرمانروایی جزیره سری را مینمودند و در تصرف شیوخ جواسمی بوده و دخلی به حکومت لنگه نداشته».

۲. یادداشت مورخ ۲۶ جمادی‌الآخر ۱۳۰۵ هـ/ق ۲۰ اسفند ۱۲۶۶ هـ/ش ۱۰ مارس ۱۸۸۸ م. سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه ایران:

«چندی قبل بیرق ایران در یکی از جزایر بحر عمان موسوم به سری نصب شد. این جزیره، ملک و مال شیوخ جواسمی

برای شیوخ بندرلنگه منطقی و امکانپذیر نبود، زیرا حاکمیت غیرقابل تفکیک و تقسیم‌ناپذیر است و چنین حقی به افراد و جوامع غیرمستقل لنگه داده نشده بود؛ زیرا شیوخ لنگه تحت حاکمیت ایران بودند. ضمن آنکه از نظر حقوق بین‌الملل همه اقدامهای حکام لنگه و آثار ناشی از آن به اعتبار تبعیت آنها از دولت و حاکمیت مستقل ایران بوده است.

استدلال مالکیت مشاع آنچنان سست و متزلزل بود که حتی از سوی بسیاری از کارشناسان رسمی بریتانیا از جمله سر اریک بکت، حقوقدان وزارت امور خارجه بریتانیا، رد شد. از اینرو دولت بریتانیا در آغاز سده بیستم از این ادعا دست برداشت.

گام دوم، استناد به اصل سرزمین بلاصاحب در اشغال جزایر بریتانیا در اواخر ۱۹۰۳ م. به حکومت شارجه دستور داد در جزایر تنب و ابوموسی پرچم خود را به اهتزاز در آورند. این امر موجب واکنش دولت ایران شد و در ماه مه ۱۹۰۴ م. به مسیو دامبرن، مأمور گمرک مستقر در بوشهر، دستور داده شد پرچم شارجه را از فراز جزایر مذکور به پایین کشیده و پرچم ایران را به اهتزاز در آورد و سربازانی در این جزایر مستقر شوند. پس از این دستور، مأموران گمرکی ایران، جزایر تنب و ابوموسی را بدون هیچگونه زحمتی در سال ۱۹۰۴ م. به تصرف دولت ایران درآوردند که این اقدام سبب عکس‌العمل فوری از ناحیه دولت انگلیس گشت.

در گزارش وزارت امور خارجه هند به وزارت امور خارجه بریتانیا مورخ ۴ آوریل ۱۹۰۴ م. فرودآوردن پرچم ایران و نصب مجدد پرچم عرب و بیرون کردن گارد ایران در دستور کار قرار گرفت. برابر درخواست سر آرتور هاردینگ، وزیر مختار بریتانیا در تهران، به مارکینز لانزداون، وزیر امور خارجه بریتانیا، اعلام گشت که قبل از آنکه پرچم ایران پائین آورده شود، محترمانه‌تر است به حکومت ایران فرصت داده شود که خود به این کار اقدام نماید و اگر چنین کاری نکرد، پیشنهاد حکومت هند را مبنی بر فرستادن یک کشتی توپدار به جزایر جهت تصرف آنها عملی میسازیم.

چهارم: هیچگونه سابقه‌ای از مشارکت شیوخ قاسمی لنگه در معاهدات با سایر شیوخ وجود ندارد؛ زیرا آنها تابع دولت ایران بودند و بدون اجازه ایران نمیتوانستند وارد این معاهدات شوند (طبرسا، ۱۳۹۰: ۲۸۳).

بطور کلی دولت بریتانیا درباره مالکیت و حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی، دوگانه عمل کرده است. اگرچه در مکاتبه‌ها و نظرات حقوقی وزارت امور خارجه و نقشه‌های فراوان جغرافیایی و در بیانوردی رسمی خود بر تعلق این جزایر به دولت ایران تأکید میکرده و با وجود این با ارائه چنین استدلالهایی در نفی مالکیت و حاکمیت ایران سعی وافر داشته است.

دولت بریتانیا با انبوه اسناد و نقشه‌های جغرافیایی از جمله نقشه رسمی ۱۸۸۶ م. / ۱۲۶۵ هـ.ش وزارت جنگ آن کشور که در همگی آنها جزایر تنب و ابوموسی متعلق به دولت ایران اعلام شده بود، میخواست مالکیت ایران را بر این جزیره انکار کند، اما به استناد اصولی همچون اصل استاپل که بر منع انکار پس از اقرار پافشاری دارد، در عمل نمیتوانست حقوق دیرینه و تاریخی ایران را در مالکیت و حاکمیت بر جزایر یاد شده نادیده بگیرد.

علاوه بر آن، مشایخ بندرلنگه هرگز مستقل نبوده‌اند، بلکه تابع حاکمیت دولت ایران بوده و از سوی ایران بعنوان والی بندرلنگه منصوب بوده‌اند و همه کارهای آنها بر اساس اصول حقوق بین‌الملل از سوی نمایندگی دولت ایران انجام میگرفت و عواقب حقوقی اعمال ایشان ناشی از قدرت حاکمه مستقلی محسوب میشد که تابع آن بوده‌اند و ارتباطی هم با پیوندهای نژادی یا قبیله‌یی آنها نداشت. از اینرو وابستگی آنها به قواسم (که خود آنها دارای قدرت گسسته و پراکنده بودند) و به یک قبیله و قومیت ویژه، جایگاهی در حقوق بین‌الملل ندارد. افزون بر آن، قواسم شارجه و رأس الخیمه، وضعیتی بطور کامل متفاوت داشتند، اما قواسم بندرلنگه به دلایل متفاوت، از جمله وصلتهای فراوان با ایرانیان کنگی، دارای علقه‌های ایرانی بودند و اگرچه عرب بودند، مانند بسیاری از نژادهای دیگر، ایرانی محسوب میشدند. بنابراین تصور وضعیت جداگانه

مطروحه قبلی یعنی اصل سرزمین بلاصاحب بود)، استناد به مالکیت جزایر تنب و ابوموسی براساس اصل مرور زمان در حقوق بین‌الملل بود که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

سر آرتور هاردینگ در نامه‌یی به وزارت امور خارجه ایران به تاریخ ۲۱ مه ۱۹۰۴ م. / ۳۱ اردیبهشت ۱۲۸۳ ه.ش نوشت: دوستدار [هاردینگ] نمیتواند قبول کند که شیخ شارجه را نخواهد گذاشت بیرقی را که مأموران گمرکی ایران پائین آورده‌اند، مجدداً بجای خود نصب نماید... کاری که مشارالیه (شیخ شارجه) کرد، فقط این بوده است که بیرق خود را در جزایری که هنوز رسماً در تصرف هیچ یک از دول نبوده، نصب کرده است و به ملاحظه اینکه اول کسی بوده که آنجا را تصرف کرده حق دارد بیرق خود را به حال خود نگهدارد تا اینکه حق تصرف شرعیه مشارالیه جرح گردد (به نقل از همان).^۲

این مطلب بطور آشکار مغایر با تفاهم‌نامه قبلی بین وزارت امور خارجه ایران و وزیر مختار بریتانیا بود که طبق آن هیچکدام از طرفین نباید پرچم خود را تا هنگام حل و فصل مسئله برمی‌افراشتند. دولت ایران فکر میکرد انگلیسیها به تعهدات خود احترام میگذارند. این حرف وزیر مختار انگلیس که برافراشتن پرچم شارجه در جزایر تنب و ابوموسی در ژوئیه ۱۹۰۳ م. بخاطر آن بوده که این جزایر قبلاً توسط دولت دیگری رسماً اشغال نشده بود و شیخ شارجه بعنوان اولین اشغال‌کننده پرچم خود را در آن برافراشته، برای مقامات ایرانی بسیار شگفت‌انگیز بود.

در تحلیل این مسئله میتوان گفت اشغال عبارت از اقدام دولت به تصاحب سرزمین است که بر طبق آن دولت اشغال‌کننده از روی قصد حاکمیت، قلمرویی را در زمان اشغال تحت حاکمیت هیچ دولتی نیست بدست آورد (باوند، ۱۳۷۷: ۶۳). بر اساس حقوق بین‌الملل، اشغال در صورتی ایجاد حق میکند که سرزمین دارای یکی از شرایط زیر باشد:

۱. سرزمین بدون صاحب باشد.
۲. سرزمینی که متعلق به یک دولت بوده، از سوی

عدم پذیرش ایران در وهله اول نسبت به پائین آوردن پرچم خود از این جزایر سبب اعتراض دولت انگلیس گشت تا اینکه عین‌الدوله صدراعظم به مسیو نوز، وزیر گمرکات، نوشت: عجالتاً بیرق ایران را از آن جزایر برداشته و بیرق شیخ شرغان (شارجه) هم نباشد، بلکه آن دو جزیره بی بیرق باشد تا با سفارت انگلیس در باب این مسئله مذاکره و این کار تمام شود (همان: ۱۲۹-۱۲۵).

مشیرالدوله، وزیر امور خارجه ایران، در نامه‌یی به سر آرتور هاردینگ، وزیر مختار بریتانیا در تهران، به تاریخ ۵ ربیع الاول ۱۳۲۲ ه.ق / ۳۰ اردیبهشت ۱۲۸۳ ه.ش / ۲۰ مه ۱۹۰۴ م. نوشت:

درباره جزیره تنب و ابوموسی که دولت علیه ایران آن دو جزیره را متعلق به خود میداند، اقدام مباشرین گمرک در آن دو محل آنچه شده بدین موجب بوده است، ولی چون نتیجه مذاکراتی را که چند روز قبل در حین ملاقات با آن جناب جلالت مآب بعمل آمد، به عرض حضور همایون شاهنشاهی رسانید، امر و مقرر شد که عجالتاً اقدامی را که مباشرین گمرک در آنجا نموده‌اند، موقوف باشد تا بعد رسیدگی در خصوص آنها بشود.^۱

شاه ایران نیز در نامه‌یی، به وزیر امور خارجه در تاریخ ۱۱ ژوئن ۱۹۰۴ م. مینویسد: گرچه از نظر ایران این جزایر متعلق به ایران است، اما بریتانیا فشار آورده که پرچمهای دو طرف در آنجا برچیده شود تا موضوع از طریق داوری حل و فصل گردد. در نتیجه ما انتظار داریم که انگلیسیها به شیوخ اجازه ندهند پس از برچیده شدن پرچم ما، پرچمهای آنها برافراشته شود (باوند، ۱۳۷۷: ۶۱).

دولت انگلستان که مصمم به کنترل جزایر بود، در مقابل حکومت ایران برخلاف توافق قبلی پیش دستی نمود و دست به نوعی بازی بی‌محتوا و بی‌اساس با عبارات حقوقی زد. این بازی دو مرحله اصلی داشت: مرحله اول، انتقال جزایر تنب و ابوموسی با استناد به اصل سرزمین بلاصاحب در حقوق بین‌الملل و مرحله دوم (که شروع آن با شکست سناریوی

۲. سند شماره ۳۳-۱۴-۱۲-۱۳۲۲ و ۲۳ تا ۲۲-۱۴-۱۲-۱۳۲۲ ق اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

۱. سند شماره ۹۱-۲-۴-۱۳۲۳ ق، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

آنها صورت نگرفته بود. در اصل، توسل بریتانیا به اصل بدون صاحب بودن دارای ایرادهای شکلی و ماهوی است که اهم آن عبارت است از:

نخست: این نظریه با مواضع رسمی بعدی بریتانیا از جمله مفاد یادداشت شماره ۵۰۴ (۱۰۸۴/۶۱) به تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۱ م. / ۲۳ شهریور ۱۳۴۰ هـ.ش که در آن آمده است: «این جزیره (تنب)، از سال ۱۸۸۷ م. توسط حاکم رأس‌الخیمه اداره میشد» منافات و تضاد دارد و تصریح دولت بریتانیا در این یادداشت به معنای آن بود که جزایر ابوموسی و دو تنب پیش از ۱۹۰۳ م. صاحب داشته و بی‌صاحب نبوده‌اند.

دوم: بسیاری از کارگزاران بریتانیایی که تعدادشان هم کم نیست بر این نکته اذعان داشته‌اند که تا سپتامبر ۱۸۸۷ م. کارگزاران دولت ایران بعنوان قواسم لنگه بر این جزایر حکومت میکرده‌اند. افزون بر آن، در یادداشت رسمی دولت بریتانیا به ایران که پیش از توسل بریتانیا به اصل بلاصاحب بودن این جزایر صادر شده، چنین آمده بود:

در سنه ۱۸۷۹ م. دولت علیه ایران، شیخ یوسف را به نایب الحکومگی (بندر) لنگه تصدیق نموده و آن وقت مشارالیه بنای دخل و تصرف در جزایر سری و تمب را گذارده، شیوخ جواسمی بندر لنگه غالباً از جانب دولت علیه ایران نایب‌الحکومه آنجا بوده‌اند و فرمانروایی آنجا را مینمودند و در تصرف شیوخ جواسمی بوده و دخلی به حکومت لنگه نداشته است (بنقل از طبرسا).^۱

از میان دهها سند مربوط به حکومت قواسم و در جزایر تنب و ابوموسی از سوی ایران، تنها به یک سند بعنوان شاهد اشاره میشود:

سرهنگ راس، کارگزار سیاسی بریتانیا در خلیج فارس، (در نامه شماره ۸۸ به تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۸۸۷ م.) به کاردار بریتانیا نوشت:

آنان که بر لنگه حکومت میکردند، تابع مقامات حکومتی ایران بوده‌اند. در واقع حکومت ایران بی‌تردید با این واقعیت چنان برخورد میکند که جزایر را در مالکیت ایران قرار دهد و اگر بخاطر حقوق شیوخ سواحل عرب عمان و مالکیت مشترک

حاکمیت آن دولت رها شده و یا مدتی بر آن اعمال مالکیت و حاکمیت نشده باشد. رهاسازی، افزون بر آنکه نیازمند اعمال نشدن حاکمیت است، باید به قصد رهاسازی نیز صورت گرفته باشد (طبرسا، ۱۳۸۷: ۲۷۹).

جزایر تنب و ابوموسی در تاریخ ۱۹۰۳ م. مشمول اصل تقدم در اشغال نبودند؛ یعنی نه خلیج فارس دریایی ناشناخته بود و نه جزایر بحث شده جدیدالاکتشاف، بی‌صاحب یا رها شده بودند. به اعتراف مقامات رسمی بریتانیا در تمامی طول سده نوزدهم، این جزایر تحت اداره حکام لنگه قرار داشتند و فراتر از همه اینکه آنها تحت حاکمیت دولت ایران بودند و این حقیقت در بسیاری از گزارشها، اسناد و نقشه‌های جغرافیایی رسمی دولت انگلیس و حکومت هند نیز منعکس شده است. از اینرو ادعای تقدم اشغال درباره جزایر ابوموسی و دو تنب نمیتواند از دیدگاه حقوق بین‌الملل پذیرفته شده باشد.

ملاحظه اجمالی به تعاریف سرزمین بلاصاحب در آرای مختلف مراجع داوری و دیوان بین‌المللی دادگستری آشکارا دلالت بر مورد ادعای بریتانیا دارد. در قضیه مرز گینه انگلیس-برزیل (۱۹۰۴ م.) داور سرزمین بلاصاحب را بعنوان سرزمین مورد اشاره قرار داد که «قلمرو حکومت هیچ دولتی نیست». در قضیه جزیره پالماس (۱۹۲۸ م.)، داور به چنین سرزمینی تحت عنوان سرزمین «بدون سرور» اشاره کرد. در قضیه جزیره کلیپرتون (۱۹۳۱ م.) داور اظهار داشت سرزمین بلاصاحب یعنی «سرزمینی که متعلق به دولتی نیست» (جعفری ولدانی، ۱۳۷۷: ۱۵۲).

همچنین این ادعا با ادعای بریتانیا مبنی بر اعمال حاکمیت جزایر مذکور بوسیله حکام لنگه بعنوان شیوخ جاسمی و نه دولت ایران مغایرت دارد. زیرا اداره سرزمینی، مؤثرترین شکل برای ایجاد حق تصرف محسوب میشود. ضعف اساسی در بیان این ادعا، موجب شد در سالهای بعد، دولت بریتانیا به اصل دیگر حقوقی یعنی قاعده مرور زمان متوسل شود. توجیه بریتانیا در اشغال این جزایر گویای این مطلب بود که دست کم به گمان این دولت تا پیش از این تاریخ جزایر یاد شده بی‌صاحب بودند و هیچگونه تصرفی از سوی هیچ دولتی در

۱. یادداشت سفارت بریتانیا در تهران به وزارت امور خارجه ایران در تاریخ ۱۸ جمادی الثانی ۱۳۰۵ هـ.ق، ۱۲ اسفند ۱۲۶۶ هـ.ش / ۲ مارس ۱۸۸۸ م.

دارد. گاه در گذر زمان، تداوم آن دچار وقفه میشود و گاه جایی از سرزمین جدا مانده و فرمان حاکمیت در آن رانده نمیشود. این واقعیت که دولتی نمیتواند بر بخشی از سرزمین خود اعمال حاکمیت کند، نباید نشانه نبود حاکمیتی تلقی گردد.

دیوان در رأی اختلاف فرانسه و بریتانیا بر سر حاکمیت مینیکه و اکرئو تصریح کرد: «برای جزایری کوچک و عملاً خالی از سکنه، انجام وظایف دولتی به طور معمول کفایت میکند». داور کلیپرتون نیز بر این امر تأکید کرد: «بکار نبردن اقتدار بگونه‌یی مسلم و محقق، موجب از دست دادن مالکیت نیست که قبلاً بطور محرز حاصل آمده است» (همان: ۲۸۶).

بنابراین میتوان گفت که جزایر تنب و ابوموسی پیش از ۱۹۰۳ م. متروک یا بی‌صاحب نبوده بلکه آنها همواره بخشی از قلمرو ایران را تشکیل میداده‌اند و ادعای بریتانیا در خصوص «اشغال سرزمین بی‌صاحب» با واقعیت موجود مطابقت ندارد و مردود است و استناد بریتانیا به این اصل در اشغال سه جزیره مذکور هیچ حق حاکمیتی برای بریتانیا و تحت‌الحمایگان آن یعنی امارات، شارجه و رأس‌الخیمه پدید نمی‌آورد.

گام سوم، توسل به اصل مرور زمان در اشغال جزایر

یکی از مبانی احراز حق نسبت به سرزمین مورد تصرف توسل به اصل مرور زمان^۱ و بعبارتی اصل «مالکیت ناشی از تصرف بلامعارض و مستمر» در حقوق بین‌الملل است.

بر اساس اصل مرور زمان، تملک سرزمین باید از راه اعمال حاکمیتی بی‌معارض در مدت زمانی طولانی، بطور مدام و مسالمت‌آمیز صورت گرفته باشد. مالکیت در اثر مرور زمان واقع‌ی است حقوقی که میتواند ایجادکننده حق تلقی شود؛ به شرطی که تصرف یا اشغال سرزمین دارای سه ویژگی بدون انقطاع^۲، بدون تشتت و مزاحمت^۳ و بدون اعتراض و مناقشه^۴ باشد (oppenheim, 1955:407).

آنها نبود، موضع ایران نمیتوانست مورد اعتراض قرار گیرد و چنانچه اعراب عمان هم رضایت دهند که جزایر تنب و ابوموسی ضمیمه ایران شود، زمینه خوبی برای اعتراض وجود نخواهد داشت.

این اسناد، همگی دلالت بر آن دارند که این جزایر هرگز بی‌صاحب نبوده‌اند.

سوم: دولت انگلیس با بی‌صاحب اعلام کردن جزایر تنب و ابوموسی این واقعیت را تأیید کرد که تئوری خودساخته بریتانیا مبنی بر مالکیت مشاع، خالی از هرگونه استدلال است و قبایل عرب سواحل متصالحه از جمله قواسم، واحدهای سیاسی دارای شخصیت بین‌المللی نبوده‌اند که بتوانند به اداره مستقل بر این جزایر اعمال حاکمیت کنند و مشروعیت ظاهری آنها را در سالیان طولانی بطور کامل زیر سؤال برد و منتفی دانست.

چهارم: شواهد مهم دیگری مانند نقشه‌های رسمی که از سوی مقامات دولت بریتانیا چاپ شده و در آنها جزایر تنب و ابوموسی به رنگ کشور ایران ترسیم شده، و تعلق جزایر تنب و ابوموسی به ایران را بصراحت نشان میدهد.

پنجم: با توجه به مصداق نداشتن نظریه بی‌صاحب بودن این جزایر، طبیعی است که نظریه متروک بودن بدلیل محکمتر باطل است و جزایر تنب و ابوموسی هیچگاه از سوی دولت ایران رها شده و متروک نبوده‌اند.

ششم: با نگاهی به آرای مراجع داوری و دیوان بین‌المللی دادگستری میتوان گفت که در ارزیابی اعمال حاکمیت، مشخصات جغرافیایی و خلاقیت اقتصادی آن سرزمین را باید در نظر داشت. در سرزمینهای بدون سکنه یا با ساکنان اندک، تداوم مالکیت، شرط کافی است و بطور کلی وقفه در اعمال حاکمیت سرزمینی، خدشه‌ی بر حق حاکمیت وارد نمیکند.

ماکس هوپر در رأی مشهور پالماس (۱۹۲۸ م.) چنین نظر داد: در اعمال حاکمیت سرزمینی، خواه ناخواه وقفه‌هایی وجود

1. Prescription
2. Uninterrupted
3. Undisturbed
4. Unchallenged

قرارداد بین دو کشور بدون مدعی، اعتراض، تشتت و منازعه نبوده، بنابراین شامل مرور زمان نمیشود و ایجاد حق نمیکند (جعفری ولدانی، ۱۳۷۶: ۲۳۵).

در مورد جزایر مذکور و استناد بریتانیا به اصل مرور زمان در اشغال و تصرف آنها اگر بخواهیم اعتراض را که تنها یک مورد از سه ویژگی اساسی اصل مذکور است، مد نظر قرار دهیم، خواهیم دید که دولت و مقامات ایرانی در این زمینه از راه دور با اقدامات عملی و یا ارسال یادداشتهای اعتراض آمیز، مراتب نارضایتی خود را ابراز داشته و با شدت همواره این اقدام بریتانیا را محکوم کرده و به رسمیت نشناخته و در همان حال از حاکمیتش صرف نظر نکرده است.

همانطور که توضیح داده شد، اعتراض، نامه رسمی یک دولت به دولت دیگر است و عمل انجام شده‌یی را رد میکند. دولت ایران از آغاز دوران اشغال جزایر تنب و ابوموسی از سوی بریتانیا در سال ۱۹۰۳ م تا خروج بریتانیا از این جزایر در سال ۱۹۷۱ م با ارسال یادداشتهای پی در پی، اعتراض خود را با هدف حفظ یک حق و رد هرگونه فرض رضایت و موافقت نسبت به اوضاع و احوال حاصل از اشغال جزایر، بطور رسمی اعلام کرده است که این عمل خاص از یک دولت، یعنی ایران به دولت دیگر، یعنی بریتانیا ناشی میشده است.

پس بطور قطع این اعتراض که سرچشمه آن منابع رسمی و صلاحیت‌دار است، بلحاظ حقوق بین‌الملل قابل استناد میباشد (طبرسا، ۱۳۸۷: ۲۸۳).

نتیجه‌گیری

با توجه به مباحث مطروحه میتوان چنین جمع‌بندی کرد و نتیجه گرفت که بریتانیا برای توجیه اشغال جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک طی سالهای ۱۹۰۳ تا ۱۹۷۱ م که با اهداف استعماری صورت پذیرفته بود، متوسل به برخی از اصول حقوق بین‌الملل گشت و استدلالهای متناوبی را در قبال این عمل خود و نفی تعلق جزایر مذکور به دولت ایران ارائه داد.

در واقع سومین اصل حقوقی که انگلیسیها تلاش کردند در استدلال خود برای حمایت و پشتیبانی از تعلق تنب و ابوموسی به شیخ شارجه مطرح کنند، اصل مرور زمان بود. اکنون باید دید که آیا واقعاً جزایر تنب و ابوموسی سه ویژگی اساسی اصل مذکور (بدون انقطاع، مزاحمت و اعتراض) را در زمان اشغال دارا بودند؟

یک نگرش اجتماعی به وقایعی که از زمان اشغال جزایر تنب و ابوموسی در سال ۱۹۰۳ م در مورد این جزایر روی داده، خلاف این امر را ثابت میکند؛ چرا که با توجه به موارد یاد شده، تصرف جزایر مذکور توسط بریتانیا مستمر نبود، زیرا مأموران ایرانی بلافاصله پس از اشغال، پرچم شیوخ را پائین کشیدند و پرچم ایران را نصب کردند. دولت ایران بطور مرتب برای مقامهای بریتانیایی مزاحمت ایجاد میکرد و در مدت ۶۸ سال یادداشتهای اعتراض آمیز ایران به بریتانیا نیز منعکس میشد. بنابراین استناد بریتانیا به این اصل نیز مردود است. بکت، مشاور حقوقی وزارت امور خارجه بریتانیا، در تاریخ ۱۲ مارس ۱۹۳۵ م با تردید اشغال سخن راند و نوشت: در سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۷ م ایران بر جزایر تنب و ابوموسی حاکمیت داشت. ولی از آن به بعد ایران نتوانسته حاکمیت خود را اعمال کند. ممکن است شیوخ رأس الخیمه و شارجه از اصل مرور زمان استفاده نمایند و دادگاهی شیوخ مزبور را محق بدانند، ولی داشتن اطمینان کامل در این مورد مشکل است (طبرسا، ۱۳۸۷: ۴۱۴).

در قضیه داوری چمیزل^۱ در مورد اختلاف بین آمریکا و مکزیک بر سر تغییر مسیر رودخانه ریوگراندا که مرز مشترک آنها را تشکیل میداد، آمریکا مدعی مالکیت اراضی میان بستر قدیم و بستر جدید رودخانه بر اساس اصل مرور زمان بود.

آمریکا استدلال میکرد که از سال ۱۸۴۸ تا ۱۸۹۵ م بمدت ۴۷ سال بر اراضی مذکور اعمال حاکمیت کرده است، اما کمیسیون مرزی بین‌المللی در رأی داوری خود اعمال کرد که چون تصرف آمریکا از سال ۱۸۴۸ م یعنی از زمان انعقاد

استدلال سوم: دولت بریتانیا پس از ناکامی در توجیه اشغال جزایر تنب و ابوموسی با استناد به اصل تقدم در اشغال و سست بودن آن، در سال ۱۹۳۵ م. به اصل دیگری از حقوق بین‌الملل به نام اصل حاکمیت بلامعارض و بعبارتی، اصل مرور زمان متوسل گشت. این اصل هم همانند استدلالهای پیشین بریتانیا از طرف دولت ایران کاملاً رد شد؛ چرا که بر اساس اصل مرور زمان «تملک سرزمین از طریق اعمال حاکمیت بلامعارض باید در مدت زمان طولانی، بطور مداوم و به طریق مسالمت‌آمیز صورت گرفته باشد». در حالی که دیدیم اتکا به این اصل از ناحیه بریتانیا برای توجیه اشغال جزایر کاملاً بی‌اساس و واهی بود؛ چراکه دولت ایران از آغاز دوره اشغال در سال ۱۹۰۳ م. تا پایان آن در سال ۱۹۷۱ م. با ارسال یادداشتهای پی در پی، اعتراض خود را با هدف حفظ یک حق و رد هرگونه فرض رضایت و موافقت، بطور رسمی اعلام نموده است.

بنابراین با توجه به مباحث مطروحه و اسناد موجود وزارت امور خارجه ایران، توجیه و اثبات هرگونه حق و حقوقی از جانب دولت بریتانیا و کشور تحت‌الحمایه‌اش یعنی امارات عربی متحده، برای اشغال جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک مردود بوده و اشغال جزایر مذکور طی سالهای ۱۹۰۳ تا ۱۹۷۱ م. توسط بریتانیا با توسل به اصول مختلف حقوق بین‌الملل برای توجیه عمل خود قطعاً ادامه سیاستهای استعماری این کشور در منطقه خاورمیانه بالاخص کشور ایران بوده است.

استدلال نخست: مالکیت مشاع و رد دوگانگی شخصیت حقوقی شیوخ بندرلنگه و عمان تا قبل از سال ۱۹۰۳ م. بر اساس استدلال بریتانیا مبنی بر مالکیت مشاع، مشایخ لنگه از قواسم بودند و اقداماتی که در جزایر تنب و ابوموسی انجام میدادند به نیابت از دولت ایران نبود. اما دولت ایران در رد این نظریه چنین استدلال نمود:

اول: ساختار اجتماعی و قلمرو جغرافیایی شیوخ بندر لنگه با قبایل قاسمی تفاوت دارد.

دوم: پیشینه‌یی از مالکیت قواسم در جزایر تنب و ابوموسی بچشم نمیخورد.

سوم: حکام بندرلنگه وفاداری سیاسی به دولت ایران داشتند و رعیت و کارگزار دولت ایران بودند.

چهارم: باتوجه به اینکه آنها تابع دولت ایران بودند، هیچگونه پیشینه‌یی از مشارکت شیوخ بندرلنگه در معاهدات با شیوخ دیگر وجود ندارد.

استدلال دوم: در سالهای بعد از ۱۹۰۳ م. بریتانیا جزایر تنب و ابوموسی را با توسل به اصل تقدم در اشغال جزایر و بی‌صاحب بودن آنها و بعبارت دیگر، اصل سرزمین بلاصاحب در حقوق بین‌الملل اشغال نمود. دولت ایران نیز در قبال این استدلال چنین پاسخ داد: براساس حقوق بین‌الملل، اشغال یک سرزمین در صورتی ایجاد حق میکند که آن سرزمین دارای شرایط زیر باشد:

(الف) قصد و اراده اعمال حاکمیت

(ب) اعمال واقعی حاکمیت

(ج) نبود ادعای قویتر

(د) بی‌صاحب بودن سرزمین مورد نظر

از تمامی فاکتورهایی که برای صحت و تأیید استدلال اصل سرزمین بلاصاحب ذکر گردید به این نتیجه میرسیم که اشغال جزایر تنب و ابوموسی مشمول این اصل حقوقی [تقدم در اشغال] نبوده و استناد بریتانیا به این اصل حقوقی کاملاً بی‌اثر بوده است. همچنین بریتانیا با بی‌صاحب اعلام کردن جزایر تنب و ابوموسی، این واقعیت را تأیید کرد که تئوری پیشین دولتش مبنی بر مالکیت مشاع هیچگونه پشتوانه و استدلالی نداشته و کاملاً مردود میباشد.

منابع فارسی

- افشار (سیستانی)، ایرج؛ جزیره بوموسی و جزایر تنب بزرگ و کوچک، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۷.
- الهی، همایون؛ خلیج فارس و مسائل آن، تهران: نشر قومس، ۱۳۸۷.
- اونز، گرامام؛ جفری، نونام؛ فرهنگ روابط بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده و حسین شریفی طراز کوهی، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۱.
- باوند، داود هرمیداس؛ مبانی تاریخی سیاسی و حقوقی حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی، ترجمه بهمن آقایی، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۷.
- برانلی، ایان؛ حقوق بین‌الملل در واپسین سالهای قرن بیستم، ترجمه صالح رضایی پیش رباط، تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی، ۱۳۸۳.
- جعفری ولدانی، اصغر؛ نگاهی تاریخی به جزایر ایرانی تنب و ابوموسی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶.
- روسو، شارل؛ حقوق بین‌الملل عمومی، ترجمه محمدعلی حکمت، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، ۱۳۴۷.
- سدیدالسلطنه کبابی، محمدعلی خان؛ سرزمینهای شمالی بیرامون خلیج فارس و دریای عمان در صد سال پیش، ترجمه احمد اقتداری، تهران: شرکت انتشارات جهان معاصر، ۱۳۷۱.
- ضیایی بیگدلی، محمدرضا؛ حقوق بین‌الملل عمومی، تهران: گنج دانش، ۱۳۸۵.
- طبرسا، نقی؛ حاکمیت ایران بر جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک در روند سیاست خارجی ایران، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۷.
- _____؛ جزایر سه‌گانه ایران در خلیج فارس (پژوهشی تاریخی-حقوقی)، تهران: ابرار معاصر، ۱۳۹۰.
- فن گلان، گرهارد؛ درآمدی بر حقوق بین‌الملل عمومی، ترجمه محمدحسین حافظ‌نیا، تهران: نشر میزان، جلد دوم، ۱۳۸۶.
- گلوردی، عیسی؛ جغرافیای جزایر ایرانی خلیج فارس

- ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- موسی‌زاده، رضا؛ بایسته‌های حقوق بین‌الملل عمومی، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۹.
- روزنامه جام جم؛ ۱۳۹۱/۱/۲۰.
- روزنامه همشهری آنلاین، شماره ۱۵۳، آذر ۱۳۸۸.

منابع انگلیسی

- Lauter pacht Oppenheim, International Law, A Treatise. vol, peace, London, 1955.
- Coplin william, the function of international law: An introduction to the Role of international law in the contemporary world, Chicago, 1966.
- Starke, J. G, introduction to international law, 6th ed. London: Butter Worth: 1967.